

فرآیند سیاست گذاری اقتصادی در شرایط رکود در امریکا ۲۰۰۷-۲۰۰۹

عباس مصلی نژاد*

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۲۴ - تاریخ تصویب: ۸۸/۵/۳۱)

چکیده:

این مقاله به ارزیابی سیاست های اقتصادی آمریکا برای بازسازی شاخص های رکود اقتصادی می پردازد که به صورت کاهش نرخ بهره، جلوگیری از اقتصاد انقباضی و اقدامات حمایتی، از راه سیاست های ثنوکینزی به اجرا درآمد تا به بازسازی ساختار اقتصادی و عبور از شرایط رکود منجر شود. این ارزیابی از راه تحلیل الگوهای رفتار اقتصادی ایالات متحده آمریکا در راستای سیاستگذاری اقتصادی شرایط رکود صورت می گیرد.

واژگان کلیدی:

نرخ اشتغال - ورشکستگی اقتصادی - بهره بانکی - اقتصاد انبساطی

Email: Mossalanejad@Mossalanejad.com

* فاکس: ۸۸۰۷۹۹۰۵

از این نویسنده تاکنون مقالات ذیل در همین مجله منتشر شده است:
"تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد"، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار ۸۷. "اروپا و جنگ پیش‌دستانه"،
دوره ۳۹، شماره ۱، بهار ۸۸.

مقدمه

ریشه بحران اقتصاد سرمایه داری و همچنین رکود در اقتصاد امریکا را می‌توان در مشکلات مربوط به بخش مسکن این کشور دانست. گروه‌هایی که در حوزه مسکن سرمایه‌گذاری می‌کردند، با سیستم مالی ایالات متحده ارتباط برقرار کردند. این امر به موازات اعطای وام‌های مسکن با نرخ سود نسبتاً پایین همراه گردید. در چنین روندی، طیفی گسترده از طبقات اقتصادی و اجتماعی امریکا به دریافت وام از بانک‌های امریکایی مبادرت نموده و در نتیجه زمینه‌های رونق موقت در اقتصاد امریکا به وجود آمد.

پرداخت وام مسکن از سوی بانک‌های امریکایی به شهروندان طبقات پائین و متوسط جامعه، منجر به افزایش نقدینگی در اقتصاد داخلی گردید. اگرچه این امر رونق مرحله‌ای را در اقتصاد امریکا به وجود آورد، اما عواقب و مخاطرات آن نه تنها برای اقتصاد امریکا مخاطره‌آمیز بود، بلکه پیامدهای اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی را نیز به وجود آورد.

فعالیت بخش مسکن و نیز تحرک بانک‌های امریکایی شرایط لازم برای رونق در بازار بورس را طی سال‌های ۲۰۰۶-۱۹۹۳ به وجود آورد. تجربه ثابت کرده است که بازار بورس می‌تواند موازنه اقتصادی را در حوزه تولید، مصرف، بازار، صادرات و واردات به وجود آورد. در سال‌های یاد شده، هرگاه نشانه‌های رکود در اقتصاد امریکا ظهور می‌یافت، از طریق مدل‌های تزریق پول و گسترش بانکداری، شرایط برای گذار از رکود اقتصادی به وجود می‌آمد. به طور کلی، در اقتصاد کلان کشورها رکود در شرایطی ایجاد می‌شود که اولاً، تولید ناخالص داخلی آنان کاهش یابد، ثانياً نرخ رشد اقتصادی این کشورها برای چند دوره متوالی در شرایط نزولی قرار گیرد.

سیاست‌گذاری در دوران رکود اقتصادی به معنای بهره‌گیری از ساز و کارهایی است که اولاً، شرایط افزایش تولید ناخالص داخلی را فراهم آورد، ثانياً با تغییر در نرخ اشتغال و فعالیت‌های موثر اقتصادی، زمینه‌های لازم برای بازسازی فرایندهای تولید، تبادل و مشارکت در حوزه‌های اقتصادی را به وجود آورد. اگر سیاست‌گذاری مناسبی در دوران رکود اقتصادی به انجام نرسد، طبیعی است که شاهد افزایش نرخ تورم نیز خواهیم بود. هرگاه معادلات اقتصادی در وضعیت رکود و تورم قرار گیرد، «پدیده رکود تورمی» ایجاد گردیده و این امر در زمره نشانه‌های بحران اقتصادی محسوب می‌شود. اگر نظام سرمایه داری و اقتصاد کشورهای توسعه یافته در وضعیت رکود مرحله‌ای و یا تورم گذرا قرار گیرد، امکان بازسازی و ترمیم ساختار اقتصادی وجود خواهد داشت، در حالی که اگر نشانه‌هایی از رکود تورمی به وجود آید، در آن صورت، امکان ترمیم ساختار اقتصادی کشورها کار دشواری خواهد بود.

شواهد نشان می‌دهند که باراک اوباما تلاش دارد تا معادله اقتصادی امریکا را به گونه ای مدیریت نماید که مانع از شکل گیری فضای رکود تورمی گردد. این امر به مفهوم آن است که هرگونه مبادله اقتصادی در فضای رکود، شانس کشورها را برای عبور از بحران افزایش می‌دهد. بنابراین، شکل‌بندی اقتصادی امریکا و سایر کشورهای سرمایه داری در روندی می‌تواند به ترمیم و بازسازی ساختاری منجر شود که زمینه‌های تداوم فعالیت‌های اقتصادی وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که تولید کالاهای صنعتی، خدماتی و سرمایه‌ای تداوم یافته و زمینه افزایش مصرف در شرایط جدی اقتصادی را به وجود آورد (Investopedia.com, 2008).

برای گذار از نشانه های رکود اقتصادی، کشورهای سرمایه داری نیازمند بهره گیری از منابع مالی و همچنین شبکه های فعال سازی آن در تولید اقتصادی می باشند. وجود برخی از مولفه های ساختاری در اقتصاد امریکا همانند کسری بودجه و گسترده بودن بدهی های دولت امریکا به بانک مرکزی و سایر مراجع و مراکز اقتصادی را می‌توان در زمره عواملی دانست که عبور از رکود اقتصادی را با مشکلاتی روبه‌رو می‌سازد. شواهد نشان می‌دهند که رکود در اقتصاد جهانی، مربوط به شرایطی است که اقتصاد امریکا به گونه‌ای تدریجی، قابلیت‌های ساختاری خود را از دست داد. زیرساخت‌های مالی، تجاری و شبکه بورس امریکا از اواسط دهه ۱۹۹۰ با جلوه‌ای از بحران مرحله‌ای روبه‌رو شد، اما بر اثر بهره‌گیری از سیاست‌های اقتصاد انبساطی، شرایط برای عبور از رکود به وجود آمد. در حالی که تکرار این موضوع، قابلیت بازتولید ساختار اقتصادی امریکا را کاهش داد.

به این ترتیب لازم است تا این موضوع مورد توجه قرار گیرد که بحران و رکود اقتصادی در یک فرایند طولانی مدت شکل گرفته، اما آثار و نتایج خود را در مقاطع و شرایطی منعکس می‌سازد که امکان عبور از بحران و بازسازی ناکارآمدی‌های اقتصادی در کوتاه مدت وجود نداشته است. تحلیل گران اقتصادی، نقاط عطف مختلفی را در ارتباط با دلایل شکل گیری رکود در اقتصاد امریکا ارائه داده‌اند. برخی بر این اعتقادند که چنین وضعیتی، بازتاب چاپ پول بدون پشتوانه طی سال‌های بعد از پایان تعهدات امریکا در «برتون وودز» می‌باشد. لازم به توضیح است که نیکسون در سال ۱۹۷۱ عدم تعهد امریکا به معادله هم طرازی طلا و دلار را اعلام داشت. از این مقطع زمانی به بعد، شاهد افزایش حجم دلار در گردش امریکا در اقتصاد جهانی می‌باشیم. عده ای از نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی چنین روندی را عامل اصلی ظهور بحران در اقتصاد امریکا و نظام سرمایه‌داری می‌دانند (Milner, 1997:34).

گروهی دیگر بر این اعتقادند که پایان ساختار دوقطبی و کاهش هزینه های نظامی امریکا از جمله مولفه‌های تاثیرگذار و تعیین‌کننده در شکل گیری رکود اقتصادی سال ۲۰۰۸ می‌باشد. این افراد بر این اعتقادند که اقتصاد سرمایه‌داری با جنگ، نظامی گری و توسعه‌طلبی پیوند یافته

است؛ بنابراین هرگونه تعدیل در فضای سیاست بین‌الملل، آثار خود را در حوزه اقتصاد امریکا و سایر کشورهای نظام سرمایه داری به جا خواهد گذاشت.

برخی دیگر از تحلیل‌گران اقتصادی، ورشکستگی بانک‌ها و همچنین برهم خوردن موازنه در ساختار بورس جهانی را مربوط به مشکلات بانک مرکزی امریکا در سال ۲۰۰۵ می‌دانند. در آن زمان افزایش نرخ بهره و آثار این سیاست در تورم اقتصاد امریکا طی سال‌های ۷-۲۰۰۶ قابل ملاحظه می‌باشد. به این ترتیب گروه سوم عامل اصلی بحران را در تغییرات نرخ سود بانکی و همچنین نرخ تورم می‌دانند.

هر یک از رویکردهای یاد شده، بخشی از واقعیت‌های شکل‌گیری رکود در اقتصاد امریکا را منعکس می‌سازند؛ در حالی که برای عبور از بحران اقتصادی لازم است تا ابتکاراتی به کار گرفته شود که به موجب آن، زمینه‌های رکود از طریق ابتکارات اقتصادی دولت فدرال امریکا بازسازی و ترمیم شود. بهره‌گیری از نظریه‌پردازان اقتصاد نئوکینزی برای عبور از بحران و همچنین تزریق منابع مالی به ساختار اقتصاد صنعتی و حوزه‌های مالی-تجاری امریکا از جمله ابتکاراتی برای عبور از شرایط بحرانی تلقی می‌شود.

۱- عوامل ساختاری و ریشه‌های بحران اقتصادی امریکا

از اوت ۲۰۰۷ ریشه‌های بحران اقتصادی امریکا در بخش ساختمان و مسکن پدیدار شد. طی سال‌های ۲۰۰۶-۱۹۹۸ حجم قابل توجهی از سرمایه بانک‌های امریکایی در بخش مسکن به کار گرفته شد. ساختمان‌سازی نه تنها زمینه‌های گردش سرمایه را فراهم می‌سازد، بلکه جلوه‌هایی از بورس بازی، واسطه‌گری و ایجاد فضای تولید اقتصادی برای سایر حرفه‌ها را نیز ایجاد می‌کند. در سال ۲۰۰۸، شاهد سرایت بحران در بازار مسکن به حوزه‌های بانکی و مالی بوده‌ایم. این امر منجر به ورشکستگی و همچنین ادغام بسیاری از موسسات مالی گردید.

کارشناسان اقتصادی امریکا با توجه به نشانه‌های رکود در بازار مسکن و همچنین تأثیر آن در حوزه مالی و بانکداری بر این امر تأکید نمودند که بحران اقتصادی امریکا از سال ۲۰۰۸ به بعد، تجربه‌ای خطیر است که مشابه آن را می‌توان صرفاً در دوران رکود بزرگ اقتصادی طی سال‌های ۳۲-۱۹۲۹ مورد ملاحظه قرار داد. به عبارت دیگر، اقتصاد سرمایه‌داری بعد از حدود ۸۰ سال بار دیگر در شرایط رکود گسترده قرار گرفت. اگر جنگ اول جهانی در شکل‌گیری بحران اقتصادی امریکا نقشی تعیین‌کننده و موثر داشته است، باید تأکید داشت که پایان جنگ سرد، تغییر در معادله قدرت، امنیت و شاخص‌های اقتصادی کشورهای مختلف، زمینه‌های مختلف ظهور فرایند جدید را به وجود آورده است (نیلی، ۱۳۸۶: ۹-۷۸).

کاهش اعتماد عمومی نسبت به بازارهای مالی و بورس امریکا عامل تسریع رکود اقتصادی گردید. در این مقطع زمانی، تقاضا برای مسکن، سهام و سایر کالاهای سرمایه‌ای به شدت کاهش یافت. ساختارهای اجتماعی در سرعت یافتن روند ورشکستگی نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند. بانک‌های امریکا نتوانستند به وام‌های اعطایی خود دست یابند. که در نهایت این امر منجر به فعالیت بخش حقوقی مراکز مالی و اعتباری امریکا برای حراج کالاهایی گردید که توسط مصرف‌کنندگان امریکایی از طریق دریافت وام‌های اعطایی به طبقات پایینی جامعه موسوم به «وام‌های درجه دوم» (Subprime Mortgage) خریداری شده بود. زمانی که چنین روندی در جامعه امریکا ایجاد شد، اعتماد گروه‌های اجتماعی برای خرید کالا و همچنین انگیزه سرمایه‌گذاران برای فعال سازی موسسات مالی، اعتباری و تولیدی را کاهش داد.

هر یک از مولفه‌های یاد شده را می‌توان یکی از نشانه‌های بحران دانست. اما سیاست‌گذاری برای عبور از بحران و رکود اقتصادی ایجاد شده صرفاً در شرایطی امکان پذیر است که عوامل دخیل در شکل‌گیری بحران مورد ملاحظه قرار گیرد. بخشی از این عوامل ماهیت ساختاری داشته و بخش دیگر آن ناشی از سیاست گذاری اقتصادی و چگونگی تخصیص منابع مالی برای مبادله کالاهای سرمایه‌ای، تولیدی و تجاری می‌باشد. این مولفه‌ها را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

الف- شکل‌گیری قیمت‌های حسابی و افزایش قیمت سهام

وقتی که صحبت از قیمت‌های حسابی می‌شود به معنای آن است که مبادلات اقتصادی به‌گونه‌ای افزایش می‌یابد که بین «قیمت ذاتی» و همچنین «قیمت مبادله کالا» تفاوت چشم‌گیری ایجاد می‌شود. قیمت‌های حسابی ناشی از شکل‌گیری وضعیت روانی و اقتصادی می‌باشد. از یک سو، افزایش قیمت‌ها دارای دلایل اجتماعی و روان‌شناختی است و از سوی دیگر، می‌توان شرایطی را مورد توجه قرار داد که افزایش مبادلات در یک حوزه اقتصادی تأثیر خود را بر قیمت کالاهای مربوط به جا گذاشته است.

به بیان دیگر حساب قیمت‌ها به معنای افزایش بیش از حد قیمت یک «سهام»، یک «کالا» و یا یک «اعتبار» است، به طوری که فاصله زیادی از «قیمت ذاتی» آن کالا ایجاد شود. از سوی دیگر، می‌توان شکل‌گیری قیمت‌های حسابی را ناشی از تصور مثبت کارگزاران بازار از قیمت‌های آتی یک کالا دانست. در این شرایط افراد به بازار هجوم آورده و زمینه برای افزایش تقاضای کالا فراهم می‌شود... با تشکیل حساب، فاصله قیمت اسمی یک سهم از قیمت ذاتی آن به حدی زیاد می‌شود که به یک باره با تعدیل انتظارات و ترکیدن حساب قیمتی، قیمت آن سهم رو به سقوط گذاشته و تعدیل می‌شود (برنز، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

آنچه در اقتصاد امریکا شکل گرفت، بیانگر نوعی از روابط بازار در حوزه سهام می باشد که از اواخر دهه ۱۹۹۰ آغاز شده بود. در این دوران، شرکت های ارائه دهنده خدمات اینترنتی همانند AOL «شرکت تایم وارنر» را تأسیس نموده و سهام آن را به میزان ۲۰۰ میلیارد دلار به فروش رساند. علاوه بر آن یک شرکت اینترنتی دیگر نیز فعالیت مشابهی را به انجام رساند. زمانی که حادثه ۱۱ سپتامبر شکل گرفت، بازارهای مالی امریکا با شوک های شدیدی روبرو شد؛ اما از سال ۲۰۰۲ شاهد رونق مجدد شرکت های یاد شده بوده ایم. در دوران بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، «بانک فدرال رزرو» مبادرت به انتشار دلار و از این طریق سیاست پولی انبساطی را اتخاذ نمود.

«سیاست های مالی فدرال رزرو تحت تأثیر عقاید و رفتار «آلن گرین اسپن»، رئیس فدرال رزرو قرار داشت. وی نرخ بهره را بین دوره زمانی ژانویه ۲۰۰۱ تا ژوئن ۲۰۰۳، ۲۷ بار کاهش داد. به طوری که در طول این دوره، نرخ بهره از ۶/۵ درصد به یک درصد کاهش پیدا کرد. نتیجه سیاست کاهش نرخ بهره منجر به افزایش قیمت مسکن شد. رشد قیمت مسکن توانست اثرات ناشی از کاهش ارزش بازار سهام در دوره زمانی ۲-۲۰۰۱ (ناشی از بحران یازده سپتامبر) را جبران نماید. نرخ بهره تا ژوئن ۲۰۰۴ در حد یک درصد باقی ماند. با توجه به سطح پایین نرخ های بهره، وقتی که تورم قیمت نیز محاسبه شود، در حقیقت نرخ بهره منفی می شود» (ایزی، ۱۳۸۷: ۷).

به دنبال ایجاد مشکلات یاد شده از اواخر سال ۲۰۰۵ میلادی شاهد افزایش مرحله ای نرخ بهره می باشیم. لازم به توضیح است که در بانک های امریکایی دو نوع سیستم اعطای وام وجود دارد: شکل اول آن مربوط به «نرخ بهره راهبردی» می باشد که در این گونه وام ها، نرخ بهره ثابت است. شکل دوم اعطای وام براساس «نرخ بهره شناور» محاسبه می شود. این نوع از وام بیانگر آن است که اگر نرخ بهره افزایش یابد، وام هایی که قبلاً پرداخت شده نیز براساس نرخ جدید محاسبه می شود. در اثر چنین تغییراتی خریداران صدها هزار خانه و آپارتمان، توانایی بازپرداخت اقسام وام های دریافتی را نداشتند. وقتی که در پرداخت وام تأخیر ایجاد شود، در آن شرایط، بخش حقوقی بانک ها مبادرت به حراج خانه ها و به نوعی عرضه بیش از حد به بازار بدون تقاضا نموده و این امر اقتصاد امریکا را در شرایط بحران تصاعدی قرار داد. جامعه امریکا طی سال های ۸-۲۰۰۵ با سه نوع بحران روبرو شده بود: اول آن که تورم به ۴٪ رسید؛ از سوی دیگر، شاهد افزایش نرخ بهره بوده و در نهایت این که با کاهش فعالیت موسسات تولیدی و خدماتی، بسیاری از کارگزاران این مجموعه ها اخراج شدند. این روند بحران اقتصادی امریکا را تشدید کرد.

ب: کاهش نرخ بهره و سیاست انبساطی پولی

آثار اقتصادی مربوط به کاهش نرخ بهره به موازات بهره گیری از سیاست های اقتصادی انبساطی همراه بود که این امر را می توان واکنشی نسبت به حادثه ۱۱ سپتامبر دانست. در شرایط زمانی بعد از بحران امنیتی امریکا اقتصاد این کشور دچار رکود شد. برنامه ریزان اقتصادی تلاش نمودند تا از الگوهای انبساطی، کاهش نرخ بهره و حداکثرسازی مبادله اقتصادی بهره مند شوند.

به طور کلی، کاهش نرخ بهره انگیزه دریافت پول از بانک برای خرید مسکن، ماشین و کالاهای خدماتی را افزایش می دهد. از سوی دیگر، کسانی که دارای ذخایر مالی زیادی بودند، ترجیح می دادند تا ذخایر خود را در حوزه های مربوط به بورس و اوراق بهادار سرمایه گذاری نمایند. این امر منجر به تحرک اقتصادی قابل توجهی گردید. شرکت های متعددی وارد مدار اقتصادی شدند. در این شرایط ۶ هزار میلیارد دلار برای بخش مسکن از بانک های امریکایی قرض گرفته شد. این مقادیر شامل «وام های رهنی درجه ۲ مسکن» Sub-prime بوده و بیشترین تقاضای مهاجرین تازه واردی که در کالیفرنیا، آریزونا، نوادا و نیویورک مستقر شده بودند را شامل می شد. در چنین فرایندی حجم قابل توجهی پول وارد بخش مسکن گردید که در بازار مسکن حساب ایجاد نمود (www.wku.edu).

ج: ناتوانی وام گیرندگان در بازپرداخت اعتبارات

زمانی که وام های دریافتی به نقطه اوج خود رسیده و شرکت های مختلفی در حال تولید مسکن و کالاهای خدماتی بودند، جلوه هایی از تورم نیز در امریکا به وجود آمد. هرگاه رشد اقتصادی بیش از ظرفیت جامعه باشد، چرخه های تجاری، تولیدی و مالی با جزر و مد همراه می شوند. این گونه تحولات شکل بندی های اقتصادی کشورها را تحت تاثیر قرار می دهد.

زمانی که وام گیرندگان قادر به پرداخت اقساط مربوط به وام های دریافتی نباشند، در آن شرایط زمینه برای ظهور فرایندی به وجود می آید که آن را «سفته بازی» (Speculation) می نامند. از سال ۲۰۰۶ می توان نشانه هایی از سفته بازی را در اقتصاد امریکا مورد ملاحظه قرار داد. افرادی که قادر به پرداخت وام های اولیه خود نباشند، طبیعی است که در شرایط تأخیر در پرداخت و سفته بازی موقعیت اقتصادی آنان با مخاطرات بیشتری روبرو می شود. نشانه های یاد شده را می توان زمینه ساز بروز مشکلات اقتصادی دانست که در ابتدا از بخش مسکن شروع گردید و به گونه تدریجی وارد بخش های مربوط به بورس، بانکداری و سایر موضوعات فعالیت گروه های صنعتی، مالی و خدماتی می گردید.

۲- پیامدهای بحران اقتصادی امریکا

زمانی که اقتصاد ماهیت جهانی پیدا می کند؛ طبیعی است که نشانه هایی از انتقال رکود، رونق و بحران در آن ایجاد خواهد شد. از سوی دیگر، اقتصاد امریکا نقش محوری در اقتصاد جهانی را ایفاء می کند، به گونه ای که بازارهای اقتصادی بسیاری از کشورها تحت تاثیر سیاست های اقتصادی و همچنین فرایند رفتار اقتصاد امریکا خواهند بود (Nye, 2002: 125).

بحران اقتصادی در امریکا بی اعتمادی را در حوزه های داخلی و بین المللی گسترش داد. اقتصاد در دوران رشد مبتنی بر جلوه هایی از اعتماد می باشد؛ زمانی که رشد اقتصادی کشورها با نشانه هایی از تغییر همراه شود، آثار و پیامدهای آن به سایر حوزه های جغرافیایی منتقل خواهد شد. چنین روند و نشانه ای را می توان در دوران بعد از بحران اقتصادی در امریکا مورد ملاحظه قرار داد. شاخص های آن را می توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

الف: سرایت بحران مالی امریکا در بازارهای جهانی

زمانی که بحران اقتصادی شکل می گیرد، می توان آثار و نشانه های آن را در حوزه های مالی، بورس و اوراق بهادار مورد ملاحظه قرار داد. بنابراین با انتشار تراز منفی حساب بانک هایی که اوراق رهنی مسکن خریداری کرده بودند، زمینه برای هجوم سپرده گذاران جهت دریافت سپرده های مالی آنان به وجود آمد.

لازم به توضیح است که برخی از سپرده گذاران این گونه موسسات را مجموعه هایی همانند بانک ها و موسسات مالی دیگری تشکیل می دادند که اگر مطالبات آنان با مشکل روبرو می شد، با ورشکستگی روبرو می شدند. این امر زمینه انتقال و سرایت بحران مالی از یک بانک به سایر بانک ها را به وجود می آورد. در چنین شرایطی، شاهد ظهور مخاطرات اقتصادی دیگری در بخش شرکت های بیمه می باشیم. شرکت های بیمه به عنوان سازمان های رسمی محسوب می شدند که تضمین کننده وام ها، سپرده ها و اوراق بهادار بودند. در شرایط بحران مالی بین المللی این گونه موسسات نیز در شرایط بحران و ورشکستگی قرار گرفتند.

چنین روندی نشان می دهد که بحران اقتصادی امریکا، منجر به تسری بحران مالی به حوزه های مختلف بانکی، بیمه و بورس گردید. این امر در زمان کوتاهی از داخل امریکا عبور نموده و منجر به انتقال نشانه های بحران به سایر کشورهای صنعتی گردید. در این شرایط، دولت های اروپایی برای کنترل بحران مبادرت به تضمین سپرده های مالی در کشورهای خود نموده و این امر زمینه متعادل سازی بحران را در حوزه های مختلف جغرافیایی به وجود آورد.

ب: افزایش تورم در امریکا

در اواخر سال ۲۰۰۵ نرخ بهره راهبردی و بهره شناور در امریکا افزایش یافت. این امر آثار و پیامدهای متنوعی بر حوزه های مالی، تجاری و مبادله کالاهای اقتصادی به جا گذاشت. نخستین و اصلی ترین آثار افزایش نرخ بهره را می توان در افزایش نرخ تورم مورد ملاحظه قرار داد. تورم در امریکا می تواند نتایج و پیامدهای مخاطره آمیزی در رابطه با ایجاد رکود جدید اقتصادی داشته باشد. علت این امر را می توان در کاهش قدرت خرید شهروندان دانست. اگرچه تورم ۴ درصدی سال ۲۰۰۵ در اواسط سال مالی ۲۰۰۶ مهار گردید، اما این امر بار دیگر از جولای ۲۰۰۷ به گونه تدریجی رشد خود را به نمایش گذاشت.

ج: افزایش بیکاری در امریکا

زمانی که بحران اقتصادی شکل می گیرد، نخستین نشانه آن را می توان در موضوع بیکاری مورد ملاحظه قرار داد. به عبارت دیگر، بیکاری نه تنها تحت تاثیر مولفه های اقتصادی قرار می گیرد، بلکه باید آن را در قالب موضوعات و مولفه های روانی و سیاسی نیز تحلیل نمود. آمار و شواهد اقتصادی موجود در امریکا نشان می دهد که از زمان شکل گیری بحران اقتصادی، هر ماه بین ۲۰۰ هزار تا ۳۷۵ هزار نفر از حقوق بیکاری استفاده می کنند. از سوی دیگر تعداد متقاضیان کار نیز در امریکا به گونه ای مشهود کاهش یافته است. این امر نشان می دهد که بیکاران در کوتاه مدت امیدی به بهبود اوضاع اقتصادی و یافتن شغل تازه ندارند (Shanker, 2008).

ایجاد اشتغال رابطه ای مستقیم با موضوع سرمایه گذاری و مبادله کالاهای مالی و تجاری دارد. رایبسون بر این اعتقاد است که هر عاملی که گرایش به افزایش اشتغال داشته باشد، می تواند زمینه های افزایش سرمایه گذاری را به وجود آورد. این امر نشان می دهد که در شرایط رکود و بحران اقتصادی نه تنها زمینه برای مبادله کالا کاهش می یابد، بلکه باید آثار و نتایج اقتصادی آن را در ارتباط با سرمایه گذاری مورد ملاحظه قرار داد (رایبسون، ۱۳۵۶: ۸۸).

روند شکل گرفته در اقتصاد امریکا نشان می دهد که بحران اقتصادی تأثیر خود را در ارتباط با میزان بیکاران منعکس ساخته است. به هر میزان بیکاری افزایش بیشتری پیدا کند، بحران اقتصادی به گونه ای عینی و ملموس تر در جامعه پدیدار می شود. به این ترتیب، بیکاری به همان گونه ای که نتیجه اولیه بحران اقتصادی محسوب می شود، دارای آثار و پیامدهای دیگری در حوزه اقتصاد نیز خواهد بود.

د: نوسانات ارزش دلار در بازار جهانی

ارزش دلار از سال ۱۹۷۱ با نوسانات زیادی روبه‌رو شده است. در برخی از مقاطع تاریخی، امریکایی‌ها به دلیل فعال‌سازی سیستم صادراتی خود تلاش می‌کنند تا نوساناتی را در ارتباط با قیمت دلار به وجود آورند. به هر میزان که دلار در شرایط رونق اقتصادی با کاهش ارزش روبه‌رو شود، مطلوبیت‌های تجاری بیشتر برای امریکا به وجود می‌آورد؛ در حالی که در شرایط رکود اقتصادی فرایندهای کاملاً متفاوت در حوزه اقتصادی و نرخ مبادله ارز ایجاد می‌شود (آندرسون و دیگران، ۱۳۸۴: ۶-۲۵۵).

افزایش تورم از جمله مولفه‌هایی است که ارزش قیمت دلار را کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر هر کجا که اقتصاد با رکود و بحران رو به رو شود، ارزش مبادله پول آن کشور نیز در شرایط مخاطره قرار خواهد گرفت. زمانی که ارزش دلار در فضای رکود و بحران اقتصادی کاهش یافت، این امر بیانگر واکنش سریع در برابر پیامدهای بحران اقتصادی امریکا محسوب می‌شود. دلارهای مازاد امریکا که در فضای شناور قرار داشتند، ارزش خود را از دست دادند؛ در حالی که واحدهای پولی همانند «یورو» و «پوند» طی سال‌های ۹-۲۰۰۷ با افزایش قیمت در مقایسه با دلار روبه‌رو شدند.

لازم به توضیح است که چنین اقدامی نتایج مثبت تجاری برای امریکا ایجاد خواهد کرد؛ اما از آنجایی که اقتصاد جهانی نیز تحت‌تاثیر اقتصاد امریکا از سال ۲۰۰۷ به بعد با رکود مرحله‌ای روبه‌رو گردیده است، چنین فرایندی نمی‌تواند نتایج و نیز مطلوبیت‌های اقتصادی همه‌جانبه و فراگیر برای امریکا و همچنین اقتصاد جهانی ایجاد نماید. بنابراین نوسانات ارزش دلار در شرایط رکود، بر بازار مالی جهان تأثیر به جا می‌گذارد.

ه: انتقال بحران به کشورهای توسعه یافته صنعتی

از آنجایی که اقتصاد جهانی تحت تأثیر نشانه‌ها و نیز شاخص‌های مربوط به اقتصاد امریکا می‌باشد، در نتیجه می‌توان نشانه‌های متنوعی را مورد ملاحظه قرار داد که بحران در یک حوزه جغرافیایی، آثار و پیامدهای خود را به سایر حوزه‌های اقتصادی نیز منتقل می‌نماید. بعد از بحران اقتصادی در امریکا، کشورهای که دارای شاخص‌های مثبت مالی و تجاری بودند نیز با مخاطرات و محدودیت‌های زیادی رو به رو شدند. به طور کلی تجارت و مالیه بین‌المللی در اقتصاد جهانی تحت‌تأثیر کشورهای قرار دارد که بیشترین واردات، صادرات، سرمایه‌گذاری و سرمایه‌پذیری را در اقتصاد چندجانبه بین‌المللی در اختیار خود دارند.

زمانی که بحران اقتصادی در امریکا ایجاد شد، آثار آن را می توان در ساختار مالی و تجاری کشورهای اروپایی، چین و همچنین واحدهای عضو آ.سه. آن مورد ملاحظه قرار داد. هر یک از حوزه های یاد شده جغرافیایی به گونه های مختلفی با اقتصاد امریکا پیوند داشته اند. چنین روندی توانسته است آثار و نتایج کوتاه مدت و بلند مدت را در ارتباط با اقتصاد امریکا و همچنین اقتصاد جهانی به جا گذارد. اگرچه رشد اقتصادی چین ادامه یافته است، اما این امر در مقایسه با سال های دهه ۱۹۹۰ به بعد با رکود مشهودی رو به رو شده است.

از زمان انتقال بحران اقتصادی امریکا به سایر حوزه های جغرافیایی جهان، شاهد اقدامات ترمیمی برای حفظ فرایندهای مبادله و تولید اقتصادی از سوی سایر نهادها، موسسات و کشورها بوده ایم. کشورهای اروپایی از سیاست های انبساطی بهره گرفته و تصمیماتی را برای حمایت از صندوق بین المللی پول جهت کمک به شرکت های اروپایی اتخاذ نمودند. به همان گونه ای که تاکنون شاهد افزایش حمایت های مالی فرانسه، آلمان و انگلیس از سیستم بانکی و فرایندهای مربوط به مبادلات تجاری خود بوده اند. این امر در راستای کاهش زیان های مالی ناشی از انتقال بحران اقتصادی امریکا به اروپا می باشد.

د: انتقال بحران به کشورهای در حال توسعه

به همان گونه ای که کشورهای صنعتی تحت تاثیر بحران اقتصادی امریکا قرار گرفته اند، شاهد انتقال بحران به کشورهای در حال توسعه و واحدهای پیرامونی در اقتصاد جهانی می باشیم. بحران اقتصادی امریکا توانست نتایج مستقیم، عینی و ملموس در کشورهای صنعتی و همچنین واحدهای در حال توسعه به جا گذارد. اقتصاد کشورهای در حال توسعه، زیان های بیشتری در مقایسه با کشورهای صنعتی را متحمل شدند. این امر نشان می دهد که اگر اقتصاد جهانی در فضای رشد قرار گیرد، بخشی قابل توجه از مزایا و مطلوبیت های آن برای کشورهای توسعه یافته تخصیص می یابد؛ در حالی که اگر اقتصاد جهانی در شرایط رکود قرار گیرد، طبعاً در آن فضا، امکان ایجاد مخاطرات اقتصادی بیشتر برای کشورهای در حال توسعه وجود خواهد داشت. این امر بیانگر آسیب پذیری واحدهایی در اقتصاد جهانی می باشد که فاقد نقش تعیین کننده در مبادلات اقتصادی بوده و یا اینکه توسعه این کشورها ماهیت برون زا داشته است (پارسونز، ۱۳۸۵: ۶-۲۳۴).

شواهد نشان می دهند که بیشترین خسارت اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه ناشی از اختلال در سیستم تجاری به ویژه شاخص های صادراتی این واحدها می باشد. در اواخر سال ۲۰۰۸ و همچنین ۲۰۰۹ شاهد کاهش سرعت مبادلات تجاری می باشیم. صندوق بین المللی پول در گزارش ماه نوامبر ۲۰۰۸ بر این امر تأکید نمود که حجم تجارت جهانی در

سال ۲۰۰۹ فقط ۲/۱ درصد خواهد بود، در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۶ در حدود ۹/۴ درصد بود. طبعاً کشورهای در حال توسعه که اقتصاد آنان با اقتصاد جهانی پیوند یافته است، قادر نخواهد بود تا نیازهای خود را از طریق مبادلات تجاری و تولید داخلی ارتقاء دهند.

به عبارت دیگر، نتیجه فوری انتقال بحران اقتصادی امریکا به سایر حوزه های در حال توسعه را می توان در موازنه تجاری آن کشورها در اقتصاد جهانی مورد ملاحظه قرار داد؛ در حالی که واقعیت های اقتصادی چنین کشورهایی نشان می دهد که بعد از افول در مقیاس رشد تجاری واحدهای در حال توسعه، این امر تأثیر خود را بر تولید داخلی و همچنین مبادله در ساختار اقتصاد داخلی کشورها به جا می گذارد.

زمانی که شوک های اقتصادی ناشی از بحران و رکود ایجاد می شود، آثار مستقیم آن را می توان در شاخص های مربوط به «سرمایه گذاری مستقیم خارجی» (Foreign Direct Investment) مورد ملاحظه قرار داد. به عبارت دیگر، شوک های اقتصادی مانع از سرمایه گذاری خارجی در کشورهای در حال توسعه می شود. این کشورها برای تولید اقتصادی خود به سرمایه های متنوع تر در شرایط بحران نیاز پیدا می کنند، زیرا هرگاه بحران اقتصادی ایجاد شود، سرمایه گذاران خارجی ریسک گریزتر شده و در نتیجه تمایل کمتر به مشارکت در مناطق پیرامونی از خود نشان می دهند (تارو، ۱۳۷۶: ۳-۶۱).

کشورهای نفت خیز خاورمیانه تحت تأثیر بحران جهانی با موضوعی به نام «کاهش درآمدها» روبه رو شدند. زمانی که رکود در اقتصاد جهانی شکل می گیرد، طبیعی است که آثار و نتایج آن در میزان تقاضای کشورهای صنعتی به منابع و مواد خام منعکس می شود. این امر منجر به کاهش درآمد واحدهایی می شود که بخش قابل توجه تولید ناخالص داخلی خود را از طریق فروش منابع طبیعی و مواد اولیه به دست می آورند. زمانی که تقاضا برای این گونه کالاها کاهش می یابد، طبعاً امکان بهره گیری از منابع مالی بالقوه برای سامان دهی ساختار اقتصادی آنان نیز کاهش می یابد. کاهش درآمدهای اقتصادی کشورهای خاورمیانه مشکلات درون ساختاری بیشتر برای آنان به وجود خواهد آورد. بسیاری از موسسات و واحدهای صنعتی آنان که نیازمند حمایت های دولتی می باشند، دچار وقفه می شوند. این امر حوزه های تولید ناخالص داخلی که از طریق منابع غیرنفتی تأمین می شود را کاهش داده و زمینه افزایش واردات را فراهم می سازد. به عبارت دیگر، سرمایه داری صنعتی، مالی و تجاری در چنین واحدهایی در فضای رکود ورشکستگی قرار می گیرد.

۳-الگوهای گذار از بحران در اقتصاد و رفتار استراتژیک امریکا

اگر چه بحران اقتصادی امریکا دارای ریشه‌های درون ساختاری است، اما واقعیت های مالی، تجاری و استراتژیک این کشور نشان می‌دهد که بین موضوعات و مولفه های یاد شده نشانه‌هایی از همگرایی و مشابهت وجود دارد. به عبارت دیگر، برخی از موضوعات استراتژیک همانند جنگ می‌تواند در شکل‌گیری رکود اقتصادی تاثیرگذار باشد. برخی از تحلیل‌گران امریکایی بر این اعتقادند که حمله نظامی امریکا به عراق در زمره مولفه های محسوب می‌شود که در ایجاد شوک اقتصادی تاثیر گذار بوده است. به‌کارگیری الگوهای همانند جنگ با تروریسم، خاورمیانه بزرگ و همچنین گسترش مداخله‌گرایی امریکا هزینه‌های اقتصادی، اعتباری و نظامی قابل ملاحظه را برای آن کشور به وجود آورده است. بنابراین عبور از بحران نیازمند به کارگیری الگوهای جدیدی است که در نظامی‌گری و رفتار استراتژیک امریکا تأثیر به جا خواهد داشت (Kretser, 2008).

به عبارت دیگر، سیاست گذاری برای عبور از بحران اقتصادی صرفاً در قالب به کارگیری مکانیزم‌های جدید اقتصادی و اجتماعی تحقق نمی‌یابد، بلکه موضوعات دیگری نیز وجود دارد که بر زندگی سیاسی و رفتار استراتژیک واحدهای مختلف تأثیر به جا گذاشته و در روندهای ترمیمی برای عبور از بحران نقش تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت. به همین دلیل است که مقامات اجرایی و همچنین سیاست‌گذاران امریکایی برای عبور از بحران مبادرت به بهره‌گیری از الگوهای کردند که دارای آثار اجتماعی، استراتژیک و اقتصادی باشد. این الگوها را می‌توان در حوزه همبستگی نخبگان، فعال‌سازی شبکه‌های سیاست‌گذاری در سطوح ایالتی، ملی، منطقه‌ای و جهانی، بهره‌گیری از الگوهای رشد محور و بازسازی کینزگرایی جدید اقتصادی و نیز تغییر در فرایندهای سیاست خارجی و رفتار استراتژیک مورد ملاحظه قرار داد. امریکا از طریق اقدامات ذیل درصدد برآمده است تا فرایند رکود اقتصادی را کنترل نموده و زمینه های بازسازی در اقتصاد جهانی از طریق تداوم الگوهای رشد محور را فراهم آورد.

الف-کسب اجماع نخبگان برای عبور از بحران

در شرایطی که بحران اقتصادی و استراتژیک ایجاد می‌شود، لایه های مختلف سیاسی، نخبگان اجرایی و همچنین نهادهایی که نقش موثری در سیاست‌گذاری اقتصادی دارند، از اهمیت و جایگاهی موثرتر برخوردار می‌شوند. به طور کلی، می‌توان سیاست‌گذاری در شرایط بحران و رکود را براساس الگوهای ارائه شده توسط «دیوید هکلو» و همچنین «ریچاردسون» مورد توجه قرار داد. این افراد در مطالعات خود به این جمع بندی رسیدند که عبور از بحران بدون توجه به شاخص‌های مربوط به کنش همکاری جویانه مراجع محوری امکان پذیر نمی

باشد. به عبارت دیگر، نمی‌توان برای عبور از بحران از الگوهای مبتنی بر یکجانبه‌گرایی، انعطاف‌ناپذیری و یا بهره‌گیری از سیاست‌های از پیش تعیین شده استفاده کرد.

سیاست‌گذاری برای عبور از بحران اقتصادی و استراتژیک نیازمند بهره‌گیری از زیرسیستم‌های متنوع است. «ریچاردسون» بر این اعتقاد است که این زیرسیستم‌ها به عنوان مجموعه‌ای از قطعات یا بخش‌های عمودی محسوب می‌شوند که هر بخش به کمک مجموعه‌ای متفاوت از گروه‌های سازمان یافته تشکیل شده و در نتیجه از قابلیت لازم برای هماهنگ‌سازی در برابر مجموعه‌های همگون و مقاومت در برابر نیروها و مجموعه‌های غیرهمگون برخوردار است. به طور کلی بر اساس رویکرد ریچاردسون، شیوه‌های اجماع‌گرایانه که حاصل توافق میان جناح‌های مختلف می‌باشد، از این جهت دارای اهمیت موثر برای عبور از بحران است که الگوهای موردنظر برای عبور از بحران را در فضای فراطبقاتی اتخاذ می‌کند (ملک محمدی، ۱۳۸۵: ۲-۲۸۱).

در انجام چنین فرایندی، «فضای دوحزبی» (Bipartisan Situation) شکل گرفته و تمامی نخبگان سیاسی امریکا برای حل بحران به اتخاذ الگوهای هماهنگ شده مبادرت نمودند. طبعاً برخی از نهادهای تخصصی برای هماهنگی چنین مجموعه‌هایی سازمان دهی شده است. این‌گونه نهادها در شرایط بحرانی دارای نقش همگرا و هماهنگ‌کننده خواهند بود. به عبارت دیگر هرگونه برنامه‌ریزی استراتژیک توسط نهادهایی شکل می‌گیرد که از قابلیت لازم برای نهایی‌سازی تصمیمات برخوردارند. در چنین فرایندی، سیاست‌گذارانی که درصدد کسب اجماع می‌باشند، از آمادگی لازم برای هماهنگ‌سازی تصمیمات برای عبور از بحران نیز برخوردارند. «سی رایت میلز» در مطالعات خود درباره «نخبگان قدرت» در امریکا، آنان را به عنوان مجموعه هماهنگی می‌داند که در شرایط بحران از منافع سازمانی، حزبی و فردی خود چشم‌پوشی نموده و درصدد ارتقاء موقعیت ساختار برای عبور از بحران بر می‌آیند (میلز، ۱۳۸۲: ۱۸).

این روند در امریکا بعد از بحران اقتصادی به‌گونه مشهود و فراگیری ایجاد گردید. گروه‌های سیاسی امریکا که دارای رویکردهای مختلف هستند، از الگوهای هماهنگ برای عبور از بحران بهره‌گرفته و آن را در راستای ایجاد هماهنگی بین منافع کوتاه مدت و بلند مدت گروه‌های رقیب اقتصادی سازماندهی کردند. از جمله این موارد می‌توان به لایحه نجات اقتصادی اشاره داشت.

ب- بهره گیری از الگوهای رشد محور و بازسازی کینزگرایی جدید

اجماع نخبگان در روند سیاست گذاری اقتصادی در راستای بهره گیری از الگوهای رشد محور سازماندهی شد. به طور کلی، می توان به این جمع بندی رسید که هرگونه تحول در ساختار اقتصادی امریکا از یک سو نیازمند بهره گیری از ابتکار سازمانی و الگوهای تخصصی هماهنگ شده بوده و از سوی دیگر، نیازمند تبیین شاخص های جدیدی در ارتباط با رفتار سازمانی می باشد.

در این ارتباط، شاهد اجرای «لایحه نجات اقتصادی» (Bailout) بوده و این امر در راستای تزریق کمک اقتصادی در حدود ۷۲۰ میلیارد دلار بود؛ اما لایحه بعدی به فاصله ۶ ماه بعد از آن، زمینه ساز تخصیص ۶۸۰ میلیارد دلار دیگر گردید. به عبارت دیگر، امریکایی ها طی ۶ ماه، در حدود ۱۴۰۰ میلیارد دلار برای بازسازی ساختار اقتصادی تخصیص دادند. این امر تغییرات محدودی را در ارتباط با رشد اقتصادی امریکا به جا گذاشته است؛ اما شواهد نشان می دهد که تکرار و تداوم این الگو از یک سو مانع از شکل گیری مخاطرات اقتصادی جدید می شود و از سوی دیگر، زمینه های ارتقاء وضعیت اقتصادی و تجاری امریکا را فراهم می سازد (Schiffers, 2008).

تخصیص هزینه های جدید برای دولت امریکا از یک سو ماهیت رشد محور داشته و از سوی دیگر، زمینه های ارتقاء موقعیت اقتصادی شرکت های مختلف را فراهم می سازد. هر یک از مجموعه های اقتصادی امریکا که از قابلیت لازم برای صادرات کالاهای صنعتی، سرمایه ای و خدماتی برخوردارند، در زمره مجموعه هایی قرار گرفته اند که از کمک های اقتصادی دولت فدرال بهره مند گردیده اند. این روند توانست شرایط لازم برای بازسازی محیط اقتصادی امریکا را فراهم آورده و از سوی دیگر، برخی از شاخص های تولید صنعتی و فعال سازی نهادهای مالی همانند سیستم های بانکی و مجموعه های بورس اوراق بهادار را ایجاد نمود.

ج- متنوع سازی شبکه های سیاست گذاری اقتصادی

این امر به معنای فعال سازی نهادهایی محسوب می شود که به موازات دولت از نقشی موثر و تعیین کننده در سازماندهی اقتصاد ملی امریکا برخوردارند. طبعاً هرگونه تحول در ساختار اقتصادی امریکا، آثار و تبعات فراگیری بر حوزه های اقتصاد منطقه ای و بین المللی به جا خواهد گذاشت. شبکه های سیاست گذاری اقتصادی در امریکا و همچنین نظام اقتصاد سرمایه داری، ماهیت متنوع و فراگیری دارند. گروه های مختلفی را می توان مورد ملاحظه قرار داد که در حوزه های ایالتی، ملی، منطقه ای و جهانی ایفای نقش می کنند. به هر میزان که چنین مجموعه هایی از تنوع بیشتر برخوردار باشند، طبعاً جایگاهی موثرتر را نیز در اقتصاد بحرانی

ایفا خواهند کرد. اقتصاد ملی امریکا با کنش و تحرک گروه های اقتصادی مختلف و متنوعی پیوند یافته است. هر یک از این گروه ها در شرایط مالی، رفتاری و نقش مختلف قرار دارند. به این ترتیب، متنوع سازی شبکه های سیاست گذاری اقتصادی که در ایالت هایی همانند نیویورک و کالیفرنیا از اهمیت بیشتر برخوردارند، توانست زمینه های مشارکت مجموعه های ایالتی با گروه هایی که درگیر سیاست های فراگیر اقتصادی می باشند را فراهم سازد. هر یک از گروه های اقتصادی امریکا به دلیل نقش تولیدی و همچنین انباشت اقتصادی که به انجام رسانده اند قادر خواهند بود تا در شرایط بحرانی اقداماتی را در راستای بهینه سازی رشد اقتصادی به انجام رسانند.

د- هماهنگ سازی موضوعات اقتصاد جهانی در اجلاس های بین المللی

بحران اقتصادی امریکا آثار و پیامدهای خود را بر اقتصاد جهانی به جا گذاشت. به عبارت دیگر می توان نشانه هایی را مورد ملاحظه قرار داد که در حوزه های تجاری، مالی، سرمایه گذاری و تکنولوژیک، کشورهای اروپایی و آسیای شرقی اختلالاتی ایجاد شد. از آنجایی که اقتصاد جهانی در دوران موجود ماهیت چندبعدی و فراگیر دارد، هرگونه بحران اقتصادی می تواند آثار و پیامدهای خود را در سایر حوزه های جغرافیایی منعکس نماید (Wearden, 2008).

ضرورت های اقتصاد جهانی منجر به شکل گیری نهادهایی همانند گروه کشورهای توسعه یافته صنعتی موسوم به "OECD" و همچنین گروه هشت کشور صنعتی اقتصاد سرمایه داری گردید. در شرایطی که اقتصاد جهانی با بحران رو به رو شد، زمینه سازمان دهی نهادهای دیگری همانند گروه بیست کشور صنعتی نیز فراهم شد. این گروه ترکیبی از هشت کشور صنعتی غرب به همراه واحدهای توسعه یافته و در حال توسعه کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی می باشد. هدف از سازماندهی چنین مجموعه هایی را می توان هماهنگ سازی کشورهای مختلف برای اتخاذ الگوهای مشترک جهت عبور از بحران اقتصادی دانست. به هر میزان که سطح گسترده و متنوع تر از کشورها در فضای همکاری های اقتصادی بین المللی مشارکت نمایند، طبعاً نتایج و مطلوبیت های بیشتر نیز برای عبور از بحران شکل گرفته ایجاد خواهد شد. این امر نشان می دهد که روندهای توسعه اقتصادی کشورهای سرمایه داری ماهیت نسبتاً یکسانی داشته و برای عبور از بحران، چنین واحدهایی نیازمند بهره گیری از سیاست های مشترک و الگوهای هماهنگ شده خواهند بود.

۵ : تغییر در فرایندهای سیاست خارجی و رفتار استراتژیک

سیاست خارجی امریکا از اواسط سال ۲۰۰۸ با تغییراتی همراه گردید. بخشی از این گونه تغییرات مربوط به دگرگونی‌های سیاسی در داخل امریکا و همچنین تحولات بین‌المللی می‌باشد. بخش دیگر آن را باید در ظهور مجموعه‌های جدید مورد توجه قرار داد که از الگوهای رفتار سیاسی و اقتصادی انبساطی و تعامل‌گرا بهره می‌گیرند. به طور کلی می‌توان بر این امر تأکید داشت که تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی و رفتار استراتژیک امریکا به عنوان یکی از ضرورت‌های عبور از بحران تلقی می‌شود.

به قدرت رسیدن حزب دموکرات و پیگیری موضوعات قدرت سیاسی امریکا توسط اوپاما زمینه‌های پیگیری چندجانبه‌گرایی را در سیاست خارجی امریکا به وجود آورد. گروه‌های جدید بر این اعتقادند که نباید در شرایط بحران از الگوهای یکجانبه در سازماندهی سیاست و قدرت بین‌المللی بهره گرفت. به همین دلیل است که اوپاما تلاش نمود تا از الگوی «چندقطبی غیرمتعارض» برای سازماندهی فرایندهای امنیتی، استراتژیک و اقتصادی امریکا استفاده نماید (Christie, 2008).

در شرایط موجود، کشورهای اروپایی، چین، ژاپن و واحدهای صنعتی شده آسیایی نه تنها از طریق شبکه‌های تجاری و مالی نظام سرمایه‌داری در وضعیت وابستگی متقابل قرار گرفته‌اند، بلکه در وضعیت رکود و بحران اقتصادی ناچارند تا از الگوهای مشارکتی و همکاری جویانه تری برای برطرف‌سازی تهدیدات استفاده نمایند. تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی امریکا را می‌توان به عنوان یکی از ضرورت‌های دوران بعد از یکجانبه‌گرایی و اقدامات تهاجمی ایالات متحده برای ایجاد تعادل دانست.

نتیجه

هر بحران اقتصادی دارای ویژگی‌های ساختاری و کارکردی مربوط به خود می‌باشد. این امر بازتاب شرایط اجتماعی، استراتژیک و اقتصادی خاص خود می‌باشد. در شرایطی که امریکا دچار رکود و همچنین بحران اقتصادی گردید، میزان بدهی‌های دولت فدرال به بانک مرکزی امریکا افزایش زیادی پیدا کرد. دلارهای شناور گسترده‌ای در اقتصاد جهانی پراکنده گردید و از سوی دیگر نشانه‌هایی از اقتصاد انبساطی ملاحظه می‌شد. نماد چنین فرآیندی را می‌توان در کینزگرایی نظامی ملاحظه نمود.

بسیاری از کارشناسان اقتصادی بر این اعتقاد بودند که نشانه‌های بحران اقتصادی امریکا در مقایسه با سایر بحران‌های شکل گرفته در اقتصاد جهانی و همچنین فرایندهای اقتصادی

گذشته امریکا متفاوت می باشد. بنابراین برای عبور از بحران نیز لازم است تا الگوهای جدیدی مورد استفاده قرار گیرد.

بحران اقتصادی سال های ۹-۲۰۰۸ با ایجاد رکود در بخش مسکن آغاز گردید. این امر نیز تحت تأثیر مکانیسم های فعالیت بانک ها، سرمایه گذاری در بخش مسکن، کاهش نرخ بهره و ایجاد تقاضای کاذب از طریق بورس بازی در بخش های مختلف اقتصادی انجام گرفت. زمانی که تقاضای مصرف کنندگان امریکایی کاهش یافت، بازار مسکن با رکود روبرو گردیده و آثار خود را در بسیاری دیگر از حوزه های اقتصادی از جمله بورس، نرخ بهره و بازار خودرو به جا گذاشت.

در چنین شرایطی، نه تنها اقتصاد امریکا در فضای رکود واقع شد، بلکه بسیاری از شهروندان آن کشور نیز در شرایط ورشکستگی قرار گرفتند. هر یک از نشانه های یاد شده، اعتماد جامعه امریکایی به دولت و سیاست های اقتصادی- استراتژیک آن کشور را کاهش می داد. به طور کلی، اعتماد به ساختار اجتماعی، سیاسی و حکومتی نه تنها منجر به ارتقاء فعالیت های اقتصادی می شود، بلکه زمینه های رونق را نیز به وجود می آورد. در چنین شرایطی، اقتصاد ماهیت رشد محور خواهد داشت؛ در حالی که فقدان اعتماد را باید زمینه ساز رکود دانست.

برای عبور از بحران اقتصادی امریکا، اقدامات متنوعی انجام گرفت. از آنجایی که امریکایی ها، بحران های مختلفی را تجربه کرده اند، از این رو برای عبور از بحران مبادرت به اتخاذ تصمیماتی نمودند که مبتنی بر سیاست گذاری جمعی است. این امر با روح نخبه گرایی در امریکا هماهنگی دارد. به عبارت دیگر امریکایی ها تلاش نمودند تا در شرایط بحران، تمامی نیروهای ساختاری خود را برای ایجاد اعتماد بسیج نمایند. تجربه نشان داده است که هرگاه سیاست گذاری ملی از طریق همبستگی گروه های رقیب انجام گیرد، می توان به نتایج و مطلوبیت های لازم برای عبور از بحران نایل شد.

سیاست گذاری انجام گرفته برای عبور از بحران ماهیت چندبعدی و به هم پیوسته داشته است. این امر نشان می دهد که پراکندگی در تصمیمات و سیاست گذاری ها نه تنها منجر به تداوم تضادهای درون ساختاری می شود، بلکه عبور از رکود اقتصادی را نیز با تأخیر روبرو می سازد. محور اصلی سیاست گذاری امریکا را می توان بهره گیری از اجماع نخبگان، اعتمادسازی اجتماعی و فعال سازی بخش های اقتصادی از طریق به کارگیری فرآیندهای انبساطی دانست.

به موازات مولفه های یاد شده، امریکایی توانستند برای حل رکود در اقتصاد داخلی خود و همچنین در اقتصاد جهانی، از سیاست خارجی چندجانبه و همکاری جویانه بهره گیرند. این

روند زمینه‌های چندجانبه‌گرایی را در اقتصاد جهانی به وجود آورده و در شرایطی که بحران در یک حوزه جغرافیایی ایجاد شود، آثار و پیامدهای آن به سایر حوزه‌های اقتصادی نیز منتقل می‌شود. کنترل بحران نیز ماهیت تسری‌یابنده دارد. به عبارت دیگر، هرگونه اقدام برای مشارکت کشورهای اروپایی و آسیای شرقی، زمینه‌های کنترل آثار و نشانه‌های بحران در حوزه‌های مختلف اقتصادی را به وجود می‌آورد.

علت شکل‌گیری این وضعیت را می‌توان در ابتکار آمریکا برای پیوند موضوعات اقتصادی و استراتژیک خود با فرآیندهای جهانی دانست. در شرایطی که اقتصاد سرمایه‌داری شکل گرفته و این اقتصاد ماهیت جمعی، فراگیر و توسعه‌یابنده دارد، کنترل بحران از طریق سیاست‌گذاری‌هایی انجام گرفت که اجماع داخلی را با همبستگی‌های متقابل بین‌المللی پیوند داد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی

- ۱- آندرسون، کین و دیگران (۱۳۸۴) جهانی شدن، فرصت‌ها و چالش‌ها. ترجمه وحید بزرگی و علی صباغیان، تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی.
- ۲- ایزی، محسن (۱۳۸۷) پیدایش و گسترش بحران مالی در جهان، تهران، انتشارات تدبیر اقتصادی.
- ۳- برنر، رابرت (۱۳۸۱) بحران در اقتصاد جهانی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر اختران
- ۴- پارسونز، واین (۱۳۸۵) مبانی سیاست‌گذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۵- تارو، لستر (۱۳۷۶) آینده سرمایه‌داری، ترجمه عزیز یکانوند، تهران: نشر دیدار.
- ۶- رابینسون، جون (۱۳۵۶) مقدمه‌ای بر نظریه اشتغال، ترجمه احمد شهبهانی، تهران: انتشارات فرانکلین.
- ۷- نیلی، مسعود (۱۳۸۶) اقتصاد و عدالت اجتماعی، تهران: نشر نی.

ب. خارجی:

- 1-Recession and Inflation in World Economy, in: www.investopedia.com
- 2-Milner, H.(1997) Interests, institutions and information: Domestic Politics in international relations, Princeton: Princeton University Press.
- 3-www.wku.edu
- 4-Nye, Joseph (2002) The Paradox of American Power, New York: Oxford University Press.
- 5-Shanker in: www.nytimes.com., Thom (2008) Proposed Military Spending is Highest since WWII, 4 February,
- 6-Kretser, Leela (2008) US Braces for another interest rate rise, Herald sun, 28 April.
- 7-Schiffers, Stere (2008) can the us economy be revived? BBC News, 30 April.
- 8-Wearden, Graeme (2008) Why the us has really gone broke? Guardian, 30 January.
- 9-Christie, Les (2008) Foreclosures up 75% in 2007, CNN money, 29 January.